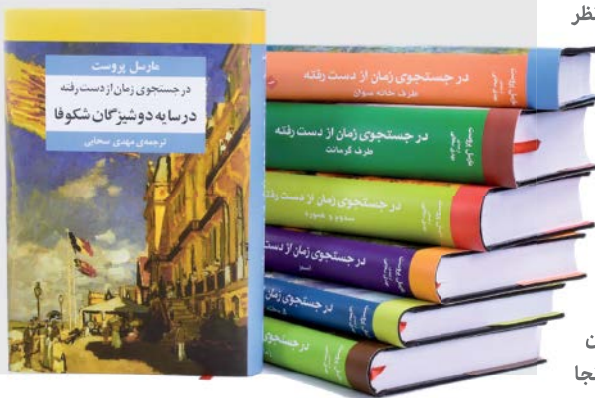


این کتاب‌های وزین کتابخانه شما را حسابی سنگین می‌کند

مصائب کتاب‌بازی!

در جستجوی زمان از دست رفته

کتاب باز نیستید نمی‌دانید داشتن بزرگ‌ترین رمان جهان چه حسی دارد؟ آقای مارسل پروست که در قرن نوزدهم زندگی می‌کرده و در اوایل قرن بیستم زندگی را بدرد گرفته، رمانی نوشته در هفت جلد که خب گفتم باید کتاب باز باشید تا بخواهید يك کتاب هفت جلدی با چند هزار صفحه را در خانه نگهداری کنید. سخت‌ترین که بخواهید این اثر ادبی را بخوانید. خوانده‌ام که می‌گویم! مثلاً اگر شما برای خواندن يك صفحه کتاب ده دقیقه زمان صرف می‌کنید برای خواندن يك صفحه از رمان محترم جناب پروست باید نیم ساعت وقت بگذارید. این رمان به شکلی است که هر قدر می‌خوانید جلو نمی‌رود و تمام نمی‌شود. آقای پروست فرانسوی در این اثر چندان به تشریح کلاسیک يك «داستان» نمی‌پردازد، بلکه از ورای داستان اصلی به تحلیل ادبی، هنری، فلسفی و اجتماعی جامعه فرانسه در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی پرداخته است. این کتاب، بیشتر از آن که حالت‌های بیرونی را توصیف کند، ژرفای درونی را می‌کاود. علت شهرت این رمان را ژرفا و گستره اندیشه نویسنده و ظرافت و حساسیت هنرش دانسته‌اند. ولی خب توصیه می‌کنم اگر دوست دارید مطالعه کنید سراغ کتاب‌های دیگر بروید و دست از سر رمان مشهور قرن بیستم بردارید یا آن را برای دوران بازنشستگی خود در نظر بگیرید.



از قدیم گفته‌اند «از کوزه همان برون تراود که در اوست»؛ به عبارت دیگر «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر ضمیر»، در واقع می‌خواهم بگویم تصویری که از چیزی می‌بینیم حاکی از محتویاتش است، هر چند همیشه هم مصداق ندارد ولی اگر از موارد استثنای شوم، درست است. حالا این ضرب‌المثل‌ها را به کتابخانه‌ها، کتابفروشی‌ها و... تعمیم بدهیم. طبیعی است که عیار آنها با کتاب‌هایی که در قفسه‌هایشان دیده می‌شود قابل سنجش است. مثلاً اگر يك طلافروشی در ویتروینش طلای پرزرق و برقی نداشته باشد و جواهری درشت در آن برای نمایش نگذارد، طبیعی است که مشتری‌ها خیلی جلوی ویتروینش توقف نمی‌کنند، حالا کاغذ بزرگی روی ویتروین نصب کند که روی آن نوشته باشد «مشتریان عزیز داخل گاو صندوق مملو از طلا و جواهر است و از داخل مغازه بازدید کنید»، اما این حرف‌ها توفیری در نظر مشتری‌ها نمی‌کند. کتابفروشی‌ها و کتابخانه‌ها هم به کتاب‌های داخل قفسه آنها شناخته می‌شود. اینها را گفتم تا به این برسیم که این ذهنیت در افکار عمومی رایج است و گریزی از آن نیست؛ به عبارتی «مردم عقلشان به چشمشان است» و هر قدر هم اهل فرهنگ و دانش بگویند «ما زبان را ننگریم و قال را، ما روان را بنگریم و حال را» فرقی نمی‌کند، به همین خاطر است که وقتی می‌شنویم کسی آمده داخل کتابفروشی و گفته «يك کتاب با جلد قرمز و قطر ده سانت برای کتابخانه‌ام لازم دارم» می‌فهمیم که ما جراحی‌ای است.

این مقدمه طولانی برای این بود تا بگویم بسیاری که شاید بهتر است لقب «کتاب باز» به آنها بدهیم به «قال» توجه بیشتری دارند و تلاش می‌کنند وقتی کسی جلوی کتابخانه‌شان ایستاد، بگویند به به عجب انسان فرهیخته و اهل مطالعه‌ای! یعنی کاری به این ندارد که ممکن است يك نفر یکی از آن کتاب‌هایی که برای فخر فروشی در قفسه قرار داده را خوانده باشد و آنجا دست آقای کتاب باز رو شود. به قول خیام «آیا تو چنان که می‌نمایی هستی؟»، واقعاً چقدر با چیزی که از خودمان در قفسه کتابخانه نمایش می‌دهیم یا در شبکه اجتماعی و انمود می‌کنیم، مطابقت داریم؟ در این گزارش سراغ کتاب‌هایی رفته‌ایم که بودنشان در کتابخانه وزنی به قفسه‌ها می‌دهد و کتاب بازها دلشان می‌خواهد يك نسخه از آنها به هر ضرب و زوری هم که شده داشته باشند، ولی خبر ندارند در اندرون آنها چه خبر است. شاید شما با خواندن این گزارش بتوانید بعداً اگر با یکی از این موارد روبه‌رو شدید با هوشمندی دست دوست کتاب بازتان را رو کنید، چرا که شاید آنها فقط کاربرد زینتی داشته باشند و محتوایش برای صاحبشان مساله نباشد. البته در ادامه به چند مورد مشهور اشاره می‌کنیم و گرنه هر کسی با توجه به علاقه و گرایشی که دارد ممکن است لیست بزرگی داشته باشد از کتاب‌هایی که دلش می‌خواهد تصاحب کند. نکته‌ای که باید یادآوری کرد این است که تصاحب و تملک کتاب‌ها در کیش کتاب‌بازی مساله است و لاغیر. در این گزارش سعی کردیم موارد معروف را با هم مرور کنیم.



تاریخ تمدن

آقای ویل دورانت همراه همسرش (همیشه پشت هر مرد موفقي يك زن موفق دیده می‌شود) مجموعه ۱۱ جلدی تاریخ تمدن را تالیف کرده‌اند که احتمالاً اگر سراغ افراد کتاب باز به معنای واقعی کلمه بروید دلشان بخواهد يك نسخه از این مجموعه را در صدر کتابخانه‌شان داشته باشند. این کتاب درباره تاریخ زندگی انسان از دوران پیش از تاریخ تا پایان سده هجدهم است که البته به دلیل مرگ نسبتاً همزمان آقا و خانم دورانت ناتمام ماند. ناتمام به این خاطر که آنها قصد داشتند این کتاب را به روایت تاریخ روزگار معاصر در غرب هم اختصاص دهند که خب اجل مهلت نداد و به دوران ناپلئون ختم شد. کتابی که البته شیرینی‌هایی دارد که خواندن آن لطف خود را دارد ولی داشتن آن در روزگار آپارتمان‌های ۵۰ متری و اجاره‌نشینی مقداری سخت است. یعنی شما می‌توانید به عنوان يك کتاب مرجع آن را از نزدیک‌ترین کتابخانه عمومی به منزلتان امانت بگیرید و شیرینی آن را بچشید ولی حکایت کتاب بازها فرق دارد و آنها هر طور شده تلاش می‌کنند آن را تصاحب کنند. نکته دیگری که بد نیست اینجا به آن اشاره شود، این است که در شش جلد نخست این مجموعه نام ویل دورانت به عنوان نویسنده آمده است و آریل دورانت ویراستار است، ولی در جلد‌های بعدی هر دو نویسنده هستند.

کلیدر

یادتان باشد کتاب بازها و اصلاً همه آنهایی که می‌خواهند قدم در وادی کتاب‌بازی بگذارند حتماً يك نسخه کلیدر در کتابخانه‌شان دارند. رمان ده جلدی محمود دولت‌آبادی از آن کتاب‌هایی است که نداشتن آن در قفسه عجیب است. از میان دیالوگ‌های دو کتاب باز که به بیرون درز پیدا کرده و افشا شده، شنیده شده که اولی به دومی گفته کلیدر نداری، دومی در پاسخ گفته نه، که آه حسرت بار نفر اول خانمان و قفسه کتاب‌های نفر دوم را سوزانده که نصف کتاب‌هایی که داری را دور بریز که انگار هیچ کتابی نداری وقتی کلیدر را نداری! البته این رمان را هم می‌توانید از کتابخانه‌ها امانت بگیرید، ولی خب داشتن آن در میان قفسه کتاب‌ها حکایت دیگری دارد.



کتاب‌هایی برای سینمایی‌ها

این کتاب‌ها از آن دست کتاب‌هایی است که بی‌خریدار دارد. مثلاً تاریخ سینمای ایران اثر جمال از آن کتاب‌های قطور سینمایی است که داشت و جلو بیندازد. حتی فرهنگ فیلم‌های سینما شخصی يك کتاب باز را ارتقا دهد و تماشاگران را عظیم بزنند را مرعوب کند. کلا کتاب‌های تاریخ مهم است و در حکم منبع کاربرد دارند و از آن که را بخواند ولی خب کتاب باز بودن است و در دست

